

دنباله شمارهٔ پیش

ترجمه : سیدعلی میرلوحی

شیعه شناسی

نگاهی به تاریخ تشیع

۷- شعارهای تشیع :

حضرت زهرا (ع) صفحه آغازین پیکار را در تاریخ تشیع به ثبت رسانید ، و آنچه در انتظارش بود بیان داشت ؛ برنامه‌های تشیع را تعیین نمود ، شعارهای آن را برافراشت و راهش را مشخص گردانید .

اما آنچه انتظارش را داشت ، همان است که در خطبه آن حضرت ، صریح و آشکار دیدیم : «انتظار شمشیر بران و ساطه متجاوزان بیدادگر ، و تاراج اموال مردم ؛ تا ستمکاران با آن خوشگذرانی کنند ، و ملت را به دست فقر و ذلت بسپارند .

و اما شعار تشیع و راه و روش او ، طبعاً نپذیرفتن آن وضع و مقابله با آن است . اینک آیات تشیع به اصولی که زهرا اعلان نمود ، و فادارماند ؟

قانونی که حضرت محمد (ص) اعلان کند ، و فاطمه اصول آن را تشریح نماید ، و علی (ع) رهبری آن را به عهده بگیرد - قانونی که این سه تن ارکان و مبلغان آن باشند ، قطعاً طرفداران و پیروانی خواهد یافت ، که تا سرحد فداکاری و جانبازی برای حفظ و صیانت آن آماده باشند ، چنانکه اینطور هم بود .

حکومت جدید ، پس از وفات حضرت زهرا . به پیشرفت و به راه خود ادامه داد . در این دوره ، شعار تشیع و روش وی جمله‌ای بود که علی (ع) بیان فرمود باین مضمون «شکیبایی پیش می‌گیرم تا آنجا که ستم تنها به شخص من برسد ، و اصول کلی اسلام

بازیچه قرار نگیرد. و هر کس که به تشیع منسوب بود، همان سخن علی را بر زبان می‌راند؛ لذا اگر شخص آنان را در نظر بگیریم، آنان هیچگاه دنبال غنیمت نبودند، و نه اسلام را وسیله نیل به خواسته‌ها قرار دادند؛ بلکه شکنجه‌ها بر خود هموار کردند، و پدرانشان برای حفظ و نگهداری اسلام، زیر تازیانه‌های قریش جان دادند. بنابراین آنان، تا زمانی که اسلام مورد تهدید نباشد، صبر می‌کنند.

تاکنون، برنامه‌ها و قوانین مهم اسلامی سالم مانده، و عملاً بر طبق آن رفتار می‌شد. و مقاومت به این اکتفا می‌کرد که رویدادهای مخالف با اسلام را ثبت و ضبط نماید، و از اعتراف به آنها سرباز زند؛ ولیکن نیروی مقاوم، موجبی برای جنبش و نهضت نمی‌دید، و همچنان سر جای خود به پاسداری اسلام و ارشاد مردم می‌پرداخت.

تاریخ نخستین دوره تشیع:

تاریخ تشیع در این دوره، در امور زیر خلاصه می‌شود:

- ۱- مواظبت کلی از شوون حکومت اسلامی؛ لذا هرگاه کار، مستلزم شرکت در نبردی باشد تشیع جدایی خود را فراموش می‌کند، و پیشاپیش صفوف مقدم رزمندگان در جنگ شرکت می‌جوید؛ چنانکه، در آن هنگام که مدینه به علت بسیج جنگجویان به جنگهای معروف به «حروب الردّه»^۱ (جنگهای ارتداد) از نیرو خالی ماند، و شایع شد که اعراب برای حمله به مدینه دسته‌بندی می‌کنند، در آن وقت علی (ع) به همراهی تشیع قیام کرد، و برای حمایت و دفاع از مدینه، باتمام قوا براه افتاد؛ علی اصرار داشت، موقف و هدف خویش را از این بسیج روشن و مشخص نماید؛ لذا در حال حرکت اعلان نمود: «رهسپار شدم در حالی که فرمانده خودم هستم».
- ۲- رهبری طرز فکر اسلامی و افشاندن نخستین باورهای فرهنگ اسلامی علی (ع)

۱- ردّه: بروزن فِیْلَة، اسم مصدر از «ارتداد» است. و «حروب الردّه» عبارت است از: جنگها و درگیریهای مسلمانان با عده‌ای از آنان که پس از وفات پیغمبر (ص)، از دین اسلام برگشتند، از جمله، طوایف بنی‌عمر، هوازن سلیم و جزآن، و یایانکه داعیه ریاست و ادعای نبوت داشتند مانند: طلحه، مسیله، و سجاح. رجوع شود به: الکامل، ابن‌الاثیر، ج ۲، ص ۸۲-۲۴۲، چاپ بیروت ۱۳۸۵ ه. ق. مترجم.

در مسجد پیغمبر (ص) و در خانه خویش ، نخستین مدرسه را در اسلام تأسیس نمود ، و دست اندرکار انتشار دانش گردید ، و مطالبی را که برای مردم بیان می فرمود ، به اصطلاح روز می توانیم «کنفرانسهای عمومی درباره مسائل مختلف اسلامی» بنامیم ؛ علاوه بر جلساتی که می توانیم آنها را کلاسهای درس نام گذاریم ، و حلقه های درس آن کلاسها ، بر حسب اختلاف سطح فکر دانشجویان مختلف بود ؛ از اینرو فرهنگ دوستان از هرسو به علی روی آوردند . و این امر در تأسیس مکتب اسلام و تکامل آن به دست علی و پیشرفت آن در زمینه های گوناگون ، اثر به سزایی داشت . یکی از مشهورترین فارغ التحصیلان این مکتب ، عبدالله بن عباس است ؛ و به این ترتیب ، کسانی که در مکتب علی پرورش یافتند ، همانهایی هستند که بنیانگذاران فرهنگ اسلامی و اساتید بنیانگذاران آن گردیدند .

۳- تقدیم هرگونه مشورت ، طرح ، نظر و فتوایی که حکومت اسلامی در شؤون مختلف سیاسی ، اداری ، نظامی و قضایی از وی خواستار می شد ؛ و برای هر یک از آنها ، اثر پی گیری در پیشرفت حکومت اسلامی بود ؛ مثلاً حضرت علی بود که دستور داد هجرت پیغمبر (ص) مبداء تاریخ اسلامی قرار گیرد ، و او بود که دستور داد خلیفه در رأس لشکریان اسلام حرکت کند ، او بود که از اشتباه در اجرای حدود جلوگیری نمود ، و همچنین راهنماییهای دیگری که به مرحله اجرا در می آمد ، و با تحسین و آفرین روبرو می گردید ؛ زیرا آن راهنماییها کاملاً بجا و درست بود ؛ راهنماییهایی که سبب شد خلیفه دوم درباره آنها بگوید : «نباشم من برای مشکلی که ابوالحسن در آن نیست» ، «اگر علی نبود عمر هلاک می شد» و دیگر گفته هایی که دلیل انصاف و قدردانی است .

۸- قیام دولتهای متجاوز و بیدادگر :

هنگامی که مرتجعان ، در زمان خلیفه سوم ، بر امر حکومت اتفاق کردند و بر آن تسلط یافتند ، احزاب ملت که خود را از تمام حقوق خویش محروم دیدند و دریافت که مورد استثمار سران قریش و دومان اموی قرار گرفته ، به جنبش آمدند ، و برای اینکه ماهیت نیروهایی را که از خلیفه سوم و رسیدن او به حکومت ، حمایت می کردند ، بشناسیم ، کافی است به مشاجره نمایندگان ملت با نمایندگان قریش و ارتجاع عربی هنگامی که

سرنوشت خلافت به‌رای عبدالرحمن بن عوف واگذار شد اشاره کنیم :

مردم اجتماع کردند و ناظر وقایع بودند ؛ مقداد بن اسود گفت : «اگر به‌عالی دست بیعت‌دهید، می‌شنویم و فرمانبرداریم، و اگر باعثمان بیعت‌نمایید ، می‌شنویم و مخالفت می‌کنیم» ، عبدالله بن ابی‌ربیعہ مخزومی (که از قریش است) برخاست و به مقداد گفت : «مثل تو را کی‌رسد که درکار قریش مداخله کند؟! عبدالله بن ابی‌سرح قرشی گفت : «هان ای بزرگان ، اگر می‌خواهید قریش اختلاف نکنند ، باعثمان بیعت‌کنید» . عمار بن یاسر گفت : «اگر می‌خواهید مردم اختلاف نکنند ، با‌عالی بیعت‌نمایید» ولی عبدالرحمن ابن عوف قرشی ، باعثمان بیعت کرد ، و چون عمار یاسر اعتراض نمود ، هشام بن ولید ابن مغیره به‌او گفت : «تورا با آنچه قریش صلاح خویش می‌داند چه‌کار؟» .

و بدین ترتیب ، قریشی که با محمد (ص) جنگید تا سرانجام حضرتش آنان را وادار به تسلیم نمود، همان قریشی است که عثمان را به خلافت رساند، و کافی است که سخنگوی آنان ، مردی چون عبدالله بن ابی سرح باشد که پیامبر هنگام فتح مکه ، خونش را مباح نمود .

این مشاجره صراحت دارد در اینکه ، مسأله خلافت به‌نظر قریش ، موضوع حکومت قریش است ، نه موضوع خلافت اسلامی . قرشیان ، درگفت و‌گوهای خود با ملت مسلمان صریح بودند که گفتند : تورا با آنچه قریش صلاح خویش می‌داند چه‌کار ؟ ، و مثل تو را کی‌رسد که درکار قریش دخالت کند ؟.

انحراف به‌آخرین حد رسید ؛ و اسلام را دودمانی مورد استثمار قرار دادند که پیش‌آهنگان جنگ با اسلام بودند ، و آخرین کسانی بودند که تسلیم آن شدند ؛ مسلمانان پیشقدم آزار کشیدند ، ستیزه دیدند و تبعید شدند ، ثروتها در دست عده معدودی انباشته شد ، فقر حاکم گردید ، ستم بالا گرفت و ملت در هر گوشه و کنار به جنبش آمدند ، طبیعی بود که تشیع پیش‌آهنگ صفوف انقلابیون است ، ولیکن باروش منطقی و حساب شده‌ای که از تجاوز و خونریزی اجتناب دارد . نمایندگان ملت از هر شهر با خواسته‌های محدود و مشخص روی آوردند و جوهر آن خواسته‌ها را ، عزل حاکمان ستمگر ، اعاده عدل و داد به‌نحو شایسته و حفظ و حمایت حقوق ملت تشکیل می‌داد . همه مافصلیل قضیه و نتایج آن را می‌دانیم . تشیع به‌نصیحت ، گفت‌وگو و میانجیگری

پرداخت ، و کوشش داشت ، فتنه دور شود ، و آزار برطرف گردد . و اگر زمامداران به نصایح تشیع گوش فراداده بودند ، و راهنماییهای وی را دنبال می‌کردند ، آنچه به وقوع پیوست ، واقع نمی‌شد .

۹- ملت راه‌خود را می‌شناسد :

آنان که تاریخ را می‌نگارند پدیده ملی بزرگی که پس از قتل خلیفه سوم بارز شد ، نادیده می‌انگارند .

همانا در مدینه ، هیئتهایی بودند که از طرف تمام کشورهای اسلامی بجز شام ، نمایندگی داشتند؛ این هیئتها پیام دردها و آرزوهای مردم زحمتکش را با خود می‌آوردند . مسلمانان از طبقات گوناگون و سرزمینهای مختلف در این هیئتها نمایندگی داشتند ، بجز طبقه محدود استثمارگری که از راه مکیدن خون ملت زندگی می‌کرد .

هنگامی که ملت به حال خود واگذار شد ، و آن زمان که حق اختیار و انتخاب را داشت ، راه خود را شناخت ، و با هیئتها و گروه‌های متشکل پیش‌آمد تا با علی بن ابی‌طالب بیعت کند ؛ بیعتی که جهان اسلام در تاریخ خود ، مانند آن را ندیده بود ، از آن جهت که نشان‌دهنده اراده ملت و ناشی از احساس و تصمیم او باشد .

ولی ، آیا مردم باعلی به‌عنوان خلیفه‌ای مانند سایر خلفا بیعت کردند . تا در نتیجه عهد خلافت او . بازماند خلفای دیگر مقایسه شود ؟ . ملت دست‌اندرکار نهضتی برضد حکومت ستمگر ، و در اشتیاقی برای نیل به حقوق از دست رفته‌اش بسر می‌برد . و اگر چه ، ریشه مرکزی این حکومت جداگشته ، اما ریشه محکمتر و قویترش همچنان سالم است .

ملتی که جنبش خویش را با سپیدی و درخشندگی آغاز کرده و آنگاه ناگزیرش نمودند که آن را با خون رنگین کند ، می‌فهمید که نهضت به هدفهای خود نرسیده ، و رکن اساسی حکومت فاسد هنوز در شام ، سر برافراشته است . و بدین ترتیب ، بر مات بود که نبرد آزادیبخش را دنبال کند . و برای اعاده حکومت ملی عادلانه ، مبارزه خود را ادامه دهد . ولیکن ملتی که نهضت خود را در آغاز کار (به اصطلاح روز) با «تظاهرات مسالمت آمیز و اعتراضات شفاهی» آغاز کرد و در اندیشه وی نبود که برای دفاع از حق خود شمشیر بکشد - این ملت دریافت که تظاهرات ناگهان ، تبدیل به قیام مسالمانه‌ای شده

که آماده آن نشده است؛ بنابراین در این وضع باید پیش از هر چیز رهبری برای نهضت آزادیبخش برگزیند، و علی را برگزید.

و به این ترتیب می‌توانیم بگوییم: علی به‌عنوان رهبری ملی انتخاب شد، تا مردم محروم و ستمدیده را در راه حق و آزادی رهبری کند. و تنها از این زاویه باید آنچه را که خلافت علی بن ابی‌طالب نامیده می‌شود، مورد توجه قرارداد. شرط انقلابهای آزادیبخش این نیست که همیشه موفق شود؛ لذا هنگامی که انقلاب، رهبران بزرگ خویش را یکی پس از دیگری در میدان جنگ کشته بیند، و هنگامی که بزرگترین رهبرش در آغاز پیکار ترور شود، طبیعی است که از آن پس، نیروی انقلاب فرسوده می‌گردد.

۱۰- تشیع به جنبش می‌آید:

هنگامی که طغیان به اوج خود رسید، و روشن شد که تمام هدفهایی که اسلام تحقق بخشیدن به آنها را برای نجات مردم از نادانی، فقر و ستم در نظر داشته، فروریخته است. و هنگامی که معاویه بن ابی‌سفیان بلافاصله، پس از تسلط بر حکومت در کوفه، اعلان کرد که نبرد وی، در راه اسلام و اصول آن نبوده، و تنها برای رسیدن به حکومت جنگیده، و هنگامی که این حکومت آزادانه به پیش رفت تا اسلام را به صرف قدرتی تبدیل کند که دارای تمام مفاصل قدرتهایی باشد که اسلام آنها را منهدم ساخت، و هنگامی که معلوم شد که بزودی حقیقت اسلام برای همیشه از بین می‌رود.

- در این هنگام تشیع آراسته بادلیری، کارآیی و فداکاری که آن موقوف ایجاب می‌کرد، پایه میدان نهاد؛ تشیع در شخص حجر بن عدی و یاران او پایه میدان نهاد، در حالی که رکود و حشمتناکی را که بر جانهای مضطرب، خاموش و نگران، سایه افکنده بود، می‌شکافت. حجر، سرنوشت مورد انتظار را می‌دانست، و نیز می‌دانست که معنای تسلیم، نابودی کامل آینده روح اسلامی است؛ لذا پیشاپیش صفوف رزمندگان درآمد، تا او خود، قربانی باشد، که دل ملت را آگاه و بیدار می‌کند، و در آن روح ترمرد را در برابر تجاوز، نستم و نفاق به جنبش می‌آورد، و آنچه می‌خواست، تحقق یافت.

۱۱- امام حسین در میدان:

از آن پس، هنگامی که باروی کارآمدن یزید بن معاویه سختی بالا گرفت و خطر شدت

یافت ، و معلوم شد که استبداد بزودی کامل می‌گردد - در آن هنگام ، قربانی که متناسب با خطر آن بحران باشد ، لازم بود ؛ لذا تشیع مجدداً ، ظهور کرد ، تا بار را به دوش کشد ، و زمام را به دست گیرد ، تشیع در شخص حسین بن علی ظهور کرد ؛ در حالی که اعلان نمود که نیروی ارتداد ، هرگز عبور نمی‌کند مگر از روی پیکرا و پیکر کسان و دوستان او .
قوای ارتداد کوشید بر آن اجساد عبور کند ، ولیکن نفهمید که آن اجساد به سد مرتفعی تبدیل شده‌اند که اجازه یک قدم پیشروی به مرتدان نمی‌دهند .

تا اینجا تشیع کاملترین سهم خود را از خون ، تقدیم داشته ، و توانسته است مسلمانان را به آنچه برایشان در نظر گرفته شده بود ، متوجه سازد ؛ و بر عهده وی این باقی مانده ، که نقش تازه‌ای در پابرجا ساختن اسلام و راهنمایی مسلمانان ایفاء کند ؛ و آن جز از طریق دانش و اندیشه ممکن نبود ، و خواهیم دید ، تشیع در ایفاء این وظیفه ، تا آخرین حد ممکن پیروز گشت .

۱۲- نام شیعه :

پیش از این گفتیم که منشأ پیدایش تشیع ، روز غدیر خم بود ؛ ولی تشیع چگونه درخشید ، و نشان خاص خود را گرفت ، و دارای آرمان مشخص و معین گردید .
به نظر من ، جلوه تشیع روزی آغاز شد که خوارج جدایی خود را از خط سیر علوی ، اعلان کردند ، و علاوه بر آن حضرت علی را به کفر متهم ساختند ؛ و آن در موقعی بود که روشن شد ، معاویه جنگ را برده و پیکار با او در آینده ، نتیجه تضمین شده‌ای ندارد ، لذا ماهیت مردم آشکار شد ، و عقیده پرستان مؤمن ، از فرصت طلبان سودجو جدا گشتند .

گروه اخیر یا اینکه دزدانه از کوفه به جانب معاویه رهسپار شدند ، و یا بی وفایی خود را اظهار کردند ؛ و زمینه را برای پیوستن به سر نوشتی که به نظرشان سود بخش بود ، آماده می‌ساختند .

آنان که همراه علی می‌جنگیدند به سه دسته تقسیم شدند :
دسته کم خردی که شبّهات بر آنان چیره گشته و پندارهای نادرست به بازیشان گرفته ، و در نتیجه حق در نظرشان باطل می‌نمود ، و باطل را حق می‌پنداشتند . و به

گمان اینکه حق است. به آن چنگ می‌زدند ، و کورکورانه نسبت به آن تعصب می‌ورزیدند. دسته‌ای دیگر جز مصاحبت و منفعت شخصی خود چیزی نمی‌جستند؛ و حق و باطل برایشان مهم نبود ؛ و چون دیدند ، در تبعیت از علی ، منفعت شخصی وجود ندارد ، از صفوف علی خارج شدند ، و همچنان به تفحص از آنچه منافع مادی را تأمین و سود شخصی را تضمین می‌کند پرداختند ، و آن تنها درصاف دیگر به دست می‌آمد .

دسته سوم که اکثریت غالب را تشکیل می‌دادند فکری روشن و بینشی درخشان داشتند ؛ و لذا حق و موارد آن ، بر آنان پوشیده نبود ؛ علاوه بر اینکه پای‌بند عقائد و مؤمن بودند ، در راه عقیده و فکر معین مبارزه می‌کردند . و از آن دست بر نمی‌داشتند ؛ هر چند قربانیها بسیار و عوامل فریبنده شدید باشد .

وقتی این دسته نابخردی دسته اول و نفاق دسته دوم را دیدند ، در پیشگاه علی با صدای طنین انداز خود فریاد برآوردند : «ما شیعیان و یاران تویم » .

در آن وقت نیروی انقلابی منظمی پا به عرصه وجود نهاد ، که دارای هدف اصلاحی روشنی بود ، و در معرفی این هدف ، کافی است اعلان کند که وی پیرو علی است . به نظر من ، در این مرحله بود که برای نخستین بار کلمه «شیعه» با اضافه و انتساب به «علی» به کار رفت ، و در آن روز بود که پیروان علی ، همچون حزب مستقل و شخصی نمودار شدند ، آنگاه به مرور ایام ، نام شیعه ریشه‌دارتر گردید ، و پیشرفت گروه افزایش یافت ، و هنوز معاویه نمرده بود که کلمه «شیعه» به تنهایی ، و بدون اضافه به «علی» اسم خاص این جمعیت گردید .

۱۳- در دوره اموی :

مسئولیت تشیع ، در دوره اول اموی ، مسؤولیت سنگینی بود که مستلزم مقابله و مبارزه با گردنکشانی بسان زیاد و حجاج ، و تحمل قتل و طرد و آوارگی و گرسنگی بود ؛ شیعیان دلیرانه و با شهامت به مقابله برخاستند ، و باستمگری به زدو خورد پرداختند ، همتها را برانگیختند و اراده‌ها را بیدار نمودند .

پس از شهادت امام حسین . رهبری تشیع به فرزندش زین العابدین بازگشت ، و حضرتش روشی اتخاذ کرد که در نهایت خردمندی و دوراندیشی بود .

همانا شهادت امام حسین سپیده‌ای بود که در آفاق روح اسلامی دمید ، و پس از آنکه ماهیت امویان کاملاً برای تمام مسلمانان روشن شد ، ودلها برای انتقام گرفتن از آنها می‌جوشید دیگر برای آنها مقدور نبود اسلام را کاملاً از مجرای صحیح خود منحرف گردانند . و موقعیت مبارزه ، مقتضی برخورد خونین دیگری نبود ؛ زیرا هر برخوردی پس از برخورد حضرت امام حسین ، ناچیز بود ، بلکه زمان تنظیم برنامه ، رهبری و آگاه‌ساختن مردم فرارسید ؛ و این کاری بود که زین العابدین علی بن الحسین به عهده گرفت .

زین العابدین ، مکتب جدش علی بن ابی طالب را که اولین مکتب اسلامی بود ، دوباره احداث نمود ، و این مکتب ، فکر اسلامی را از فرسودگی رها کنید ، و زمینه را برای ظهور مکتبهای بعد از آن ، فراهم آورد ، و اساتید آن مکاتب را آماده ساخت ؛ و اگر نبود مکتب زین العابدین ، موج خروشان علمی ، و مسیر فکری خلاق و سازنده‌ای که به وجود آورد ، همانا فتوحات اسلامی عبارت می‌شد از تنها تسلط بر ملتها و زورگویی به مردم ؛ در صورتی که فتوحات تجاوزکارانه و ظالمانه ، مظهر تمدن اسلامی نیست ، و بنیانگذاران این تمدن هم آن زورگویان و ستمگران در حق مردم نیستند . مظهر تمدن اسلامی را فکر ، قلم و کتاب تشکیل می‌دهد ؛ و این اساسی است که مکتب زین العابدین ، پابرجا ساخت . و به این ترتیب می‌توانیم بگوییم که تاریخ تشیع در این دوره عبارت است از : تاریخ تهیه و تنظیم موضوعات علمی و فکری صحیح .

امام محمد باقر بعد از زین العابدین آمد ، و مکتب وی دنباله مکتب پدرش بود ؛ هر دو مکتب در سایه حکومت ارباب و وحشتی بکار خود ادامه دادند که حتی نفسهای آنان را کنترل می‌کرد و تا سرحد امکان بر آنان سخت می‌گرفت ، اما آنان توانستند با خردمندی و دوراندیشی کار خود را پیش برند .

۱۴- عصر امام صادق :

فشاری که هر یک از دو مکتب زین العابدین و امام محمد باقر متحمل می‌شدند ، و حصار محکم مراقبت شدیدی که مانع پیشرفت آن دو مکتب به طرف عالیترین هدفها بود ، فشاری را که دولت بنی امیه با تمام تجهیزاتش ، اعمال می‌کرد - مشت‌های آهنین این فشار - بحکم سرنوشت شومی که در انتظار امویان بود کم کم به سستی گرایید .

حکومتی که بر خونریزی، ستمگری در حق مردم و به ذلت انداختن آنان استوار باشد، و شعار وی دستورالعملهایی است که معاویه به دوتن از مزدورانش: «سربین ارطاة» و «سفیان غامدی» ابلاغ نمود؛ به اولی دستور داد: «مردم را متفرق گردان، و به هر کس عبور کنی، مرعوبش ساز، و برای هر که ثروتی یافتی غارت کن» و به دومی گفت «هر کس را که هم عقیده تونیست به قتل رسان، و به هر آبادی رسیدی ویران کن».

— این حکومت، ناگزیر احس انتقامجویی شدیدی را بر ضد خود جلب می کند، تا اساس آنرا متزلزل سازد؛ با وجود چنین حکومتی، ملت ناچار خواهد بود که به نخستین داعی انقلاب پاسخ مثبت دهد؛ گرچه آن داعی از قبیل: ابومسلم، سفاح و منصور باشد. و بدین ترتیب تزلزل هیئت حاکمه از زمان هشام بن عبدالملک آغاز شد؛ هشامی که با فداکاری تازه ای از طرف شیعه روبرو گردید؛ که در آن، تشیع دست به اقدام شجاعانه ای زد که از مثل وی انتظار می رفت، این فداکاری، فداکاری زید بن علی، بود امام حسین و پرورش یافته مکتب اوست.

امویان چنانکه عادت آنهاست، در پیروزیهای خود بزرگوار نبودند لذا بجای اینکه شهید را دفن کنند، و آیین مرگ را محترم شمارند، قبر «زید» را شکافتند، و بدن وی را به دار آویختند. و مدت چهار سال بر سر چوبه دار نگه داشتند. و پس از چهار سال، جسد را آتش زدند، و خاکستر آنرا بر باد دادند؛ و صرف نظر از اصول اسلامی، ساده ترین اصول انسانی را نادیده گرفتند.

آنان نمی فهمیدند که بانیش قبر زید، در حقیقت، بادستهای خود، گورهای خودشان را می کنند، و خاطره رفتار وحشیانه خود را با مغلوبین — مخصوصاً اگر آنان افراد شجاع و از نوادگان پیغمبر باشند — در دلها تجدید می کنند.

دولت اموی را فنا و نابودی پیش گرفت، و سرانجام منهدم شد، و دولت جدیدی جانشین آن گردید که بر او لازم بود، پیش از آنکه در مسیر دولت گذشته گام بردارد، نفسهای خود را تازه کند.

در گیر و دار اضمحلال دولت سابق و گرفتاری وی به خود، و آغاز قیام دولت جدید و سرگرمی وی به تثبیت موقعیت خود، امام بی نظیری به ظهور رسید که خداوند خواست تجدید حیات اسلام به دست او باشد، و تاریکیهای جهل را نبوغ کم نظیرش بشکافد،

و در نتیجه دیده‌ها را به حقایق تازه‌ای متوجه گرداند که مردم قبلاً با آن آشنایی نداشتند .

آزادی نسبی که حضرت صادق در اثر ضعف دو حکومت زمانش به دست آورد ، به او فرصت داد ، در میدان وسیعی گام بردارد ، که از شخصیت آن حضرت ، پیشوای فرهنگ اسلامی به وجود آورد .

شاید بهترین گفتاری که در وصف این دوره و اثر حضرت صادق بر آن ، بیان شده ، گفتار «امیرعلی هندی» باشد : « ... تردیدی نیست که گسترش علم در آن زمان ، فکر را در رهایی از قید و بند یاری داد ، ولذا بحثهای فلسفی در تمام مراکز جهان اسلامی ، عمومیت یافت . و نباید از نظر دور برداریم که آن کس که این جنبش علمی را رهبری می‌کرد ، نوه علی بن ابی طالب مسمای به جعفر و ملقب به صادق است او مردی است که افق فکرش وسیع و دریای تعقلش عمیق است و به علوم عصر خود احاطه کامل دارد ، و در حقیقت ، نخستین مؤسس مکتبهای فلسفی مشهور اسلام ، شمرده می‌شود ؛ و به حوزه درس او نه تنها کسانی حاضر می‌شدند که خود مذاهبی تأسیس نمودند ، بلکه دانشجویان فلسفه نیز ، از مناطق دور ، در آن شرکت می‌جستند .

علاوه بر این ، یکی از محدثان قدیم ، صورت دیگری را از تأثیر امام صادق به ما می‌دهد ؛ و او «حسین بن علی و شفاء» است که می‌گوید : «در این مسجد - مقصودش مسجد کوفه است - نهصد استاد را درک کردم که همه می‌گفتند : «حکایتی جعفر بن محمد» (= جعفر بن محمد فرمود).

وقتی این محدث بگوید که نهصد استاد را در مسجد کوفه دیده که آنچه را امام صادق به آنها آموخته ، به دانشجویان خود تعلیم می‌داده‌اند ، معنای کلام او این است که ، حلقه‌های درس نهصد مکتب در مسجد جامع تشکیل می‌شده ، و شامل دانشجویانی از سرزمینهای مختلف بوده که برای اندوختن دانش و معرفت بسیار ، به این دانشگاه بزرگ رومی آورده‌اند . و روزی که می‌دانیم مردی منشأ تعلیم و تربیت نهصد مکتب بوده ، بر ما معلوم می‌گردد که آن مرد ، تا چه اندازه دارای احاطه و وسعه فکر و فهم بوده است .

با وجودی که دانشگاه کوفه ، در حقیقت ، شاخه‌ای از دانشگاه مرکزی مدینه بوده ،

دانشگاهی که امام جعفر صادق بر آن نظارت داشته و اداره می کرده و تعداد دانشجویان آن از تمام سرزمینهای جهان اسلام به چهار هزار نفر می رسیده است . در میان آنان دانشمندان ، فقها و محدثین بزرگی بوده اند که پیشوایان و مؤسسين فرقه های اسلامی گردیدند ؛ چنانکه عده ای از آنها نیز شاعر ، ادیب و حکیم بوده اند .

علاوه بر این ، ارزش کار امام صادق ، این است که حضرتش در جهان اسلام نخستین داعی و مشوق به کار تألیف و تدوین است .

تازمان امام صادق ، تدوین يك کار اساسی نبود ، بلکه به ندرت تألیفی فراهم می شد و در تمام دوره های پیش از آن حضرت ، اثری نمی بینیم که بتوان آنرا تألیف و یا آغاز کار تألیف به شمار آورد ؛ امام صادق آمد ، و مردم را به تدوین و تألیف فراخواند ، و شعاری که شاگردانش را با صدای بلند به آن دعوت می کرد این بود که : « بنویسید ، تا ننویسید فرا نمی گیرید » و به مفضل بن عمر فرمود : « بنویس و دانش خود را میان برادرانت منشر کن ، و اگر از دنیا رفتی ، کتابهایت را برای فرزندان به ارث بگذار » و به یاران خود می فرمود : « کتابهای خود را نگاه دارید ، زیرا بزودی به آنها محتاج می شوید » .

دعوت طنین انداز امام صادق بابانگی بلند ، در میان چهار هزار دانشجوی کوشا ، ثمرات خود را به بار آورد ، و در نتیجه دانشمندان باتیروی ایمان و روح مجاهدت و شجاعت ، به سوی نگارش و تألیف رانده شدند ؛ این است که ناگهان می بینیم این دعوت تمام جهان اسلام را فرا می گیرد ، و دوره جدیدی از دوره های فرهنگ اسلامی را می گشاید که از پیش ، سابقه نداشته است .

وشفقت این است که این جنبش علمی منحصر به فقه ، حدیث و تفسیر نبوده ، آنچنان که ممکن است ، به ذهن برخی خطور کند که : تنها مسائل یاد شده ، موضوع مکتب حضرت صادق را تشکیل می داده اند بلکه نهضت تألیف در میان شاگردان حضرت صادق عنوم گوناگون نظری و عملی را در بر گرفت . و اینک که فرصت گنجایش ندارد ، معظم آنچه را که در این دوره تألیف کرده اند ، بر شمیریم ، به این سخن اکتفا می کنیم که : تعداد تألیفات شاگردان حضرت صادق در علوم و فنون مختلف به چهار صد کتاب رسید و نمونه هایی از این تألیفات عبارت است از : « کتاب التوحید » تألیف مفضل بن عمر ،

«معانی القرآن» تألیف ، ابان بن تغلب ، و «کتاب الکیمیا» تألیف جابر بن حیان .
 با وجودی که نام امام صادق رامی برم ، ممکن نیست ، اشاره به اصل انسانی بزرگی که
 شعار آن حضرت و شعار طرحها و برنامه هایش بود ، از خاطر م برود اصلی که اگر
 مسلمانان در زمان وی و پس از آن ، ملاک عمل قرار می دادند ، از بسیاری بدیها نجات
 می یافتند ؛ و اگر بشریت در تمام دوره ها آنرا ملاک عمل قرار می داد ، اونیز از بدیها
 نجات می یافت .

آن اصل انسانی بزرگ ، این گفتار امام صادق است : «این تعصب نیست که برادرت
 را دوست بداری ، تعصب این است که نابکاران قوم خود را بهتر از نیکان اقوام دیگر
 پنداری» .

کسی سزاوارتر از امام صادق نبود که این اصل را درباره خودش به کار بندد ، وی
 برادرانش را دوست می داشت ، ولیکن هرگز نابکاران قوم خود را بهتر از خوبان مردم
 دیگر نمی دانست ؛ و باهمین روحیه بود که توانست در اعماق جان مسلمانان نفوذ کند ،
 و کاملاً پیروز شود .

پس از امام صادق ائمه دیگر ، کاروان اسلام را تا آنجا که شرایط اجازه می داد ،
 رهبری کردند ؛ و نهضت تدریس و تألیف ، همچنان ادامه داشت ، تا آنجا که شماره
 تألیفات دانشمندان شیعه ، از شش هزار و ششصد کتاب تجاوز نمود .